

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بیان شد که یکی از نظریه‌هایی که در میان اهل سنت وجود دارد ولی به قول فخر رازی برخلاف اجماع مفسرین اهل سنت است این است که در این آیه شریفه 260 از سوره مبارکه بقره گفته‌اند که: خداوند تبارک و تعالی در مقام یک مثال و تمثیلی برای حضرت ابراهیم بوده و اصلاً مسئله‌ی قطع اجزاء، مسئله‌ی ذبح در کار نبوده، خدا به حضرت ابراهیم فرمود: همان طوری که اگر یک پرنده‌ای را رام خودت کنی و این پرنده را در بالای کوهی قرار بدهی و بعد او را دعوت کنی به سمت من می‌آید، این بندگان من هم وقتی می‌میرند در روز قیامت وقتی اینها را می‌خوانم و دعوت می‌کنم همه به سمت من می‌آیند. پس خداوند تبارک و تعالی در مقام یک تمثیل است، یک مثال است و ذبح و چیزی هم واقع نشده.

بر حسب آنچه که در تفسیر فخر رازی آمده صاحب این نظریه سه تا مطلب بیشتر اساس استدلالش نیست اما در کتاب شریف تسنیم فرموده‌اند که شش مطلب مورد ادعای ابومسلم (صاحب این نظریه) است. در بحث گذشته مطلب اول و دوم بیان شد.

دلیل سوم ابی مسلم و نقد آن از دیدگاه صاحب تفسیر تسنیم

اما مطلب سوم که در تفسیر فخر رازی هم آمده و آن این است که: ابومسلم می‌گوید: وقتی که آیه شریفه در مقام تمثیل باشد در این صورت این ضمائیر یک مرجع واحدی پیدا می‌کند به این صورت که ضمیر «هُنَّ» در «فَخَذَ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصَرَّهُنَّ» و «ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ» و «ثُمَّ ادْعُهُنَّ» به اربعه و به این طیور زنده برمی‌گردد. اما طبق تفسیری که مشهور می‌کنند ضمیر در «فَصَرَّهُنَّ» و «ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ» به خود آن حیوانات برمی‌گردد و ضمیر در «ثُمَّ ادْعُهُنَّ» به اجزاء برگردد و این خلاف ظاهر است و ظاهر این است که ضمیر، به همه‌ی این طیور زنده برمی‌گردد نه به اجزاء این طیور.

صاحب کتاب شریف تسنیم در پاسخ از استدلال ابی مسلم می‌فرمایند: بر اساس نظریه مشهور، تقطیعی در ضمائیر به وجود نمی‌آید زیرا اجزای پرنده‌ها با خود پرنده‌ها یکی است، خطاب به اجزاء، خطاب به خود پرنده‌ها است، ارجاع ضمیر به اجزاء، ارجاع ضمیر به خود پرنده‌ها است.

شاهد بر آن، آیه شریفه سوره فصلت است «ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ انْتُبَيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً»^[1] که ضمیر «لَهَا» مرجع آن آسمان است، در حالی که در آن زمان یک ماده‌ی گازی و اجزاء آن چیز دیگری نبوده، یعنی کی به آسمان گفتند «انْتُبَيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً» وقتی که ماده گازی بوده و هنوز سماء تشکیل نشده بود.

بعد در مطلب دوم می‌فرمایند: حضرت ابراهیم هنگام فراخوانی پرندگان به ارواح پرندگان خطاب کرد نه به ابدانشان، همان طوری که انسان مرکب از یک جسم و روح است حیوانات هم مرکب از جسم و روح هستند همان طوری که خدا در قیامت ارواح این اجسام را مخاطب قرار می‌دهد اینجا هم ابراهیم (علی نبینا و آله و علیه السلام) ارواح این طیور را مورد خطاب قرار داده.

در مطلب سوم می‌فرمایند: بر فرض انعدام عینی طیور، خطاب تکوینی مقدم بر وجود عینی مخاطب است چون خطاب به معدوم محال است، وجود علمی مخاطب مورد توجه قرار می‌گیرد تا با امر تکوینی، آن وجود علمی وجود عینی پیدا کند و دعوت انسان کامل در این گونه موارد به منزله‌ی «کن» خدای سبحان است.^[2]

پس خلاصه‌ی جوابی که ایشان فرمودند: سه مطلب است هر چند این سه تا در اینجا خوب از هم تفکیک نشده؛ (1). ضمیر، به اجزاء یا خودش برگردد فرقی نمی‌کند، چون اجزاء و خودش یکی هستند. (2) آنچه که متعلق خطاب است ارواح است نه اجسام اینها، تا گفته شود «کل جسم یا بعض الجسم» (3) آنچه مورد خطاب است وجود علمی اینهاست و این وجود علمی با خطاب «کن» تبدیل به وجود عینی می‌شود.

نقد پاسخ صاحب تفسیر تسنیم از استدلال ابی مسلم

قبل از اینکه اساساً این جواب بررسی شود آیا جواب از استدلال ابومسلم است یا خیر؟ استدلال ابومسلم این است که: اگر گفته شود آیه شریفه در مقام تمثیل است پس ضمائر یکسان می‌شود همه به یک چیز برمی‌گردد (به خود طیور اربعه)، اما اگر گفته شود بحث ذبح یا بحث تقطیع است، مرجع ضمائر اختلاف پیدا می‌کند و هماهنگ نخواهد بود.

سه تا مطلب (جواب) خودشان با هم قابل جمع نیستند، از یک طرف می‌فرمائید: خطاب به ارواح است، از یک طرف می‌فرمائید: مخاطب وجود علمی اینهاست، وجود علمی همان وجود ذهنی است، بالأخره کدام یک از اینها مخاطب است؟ ارواح وجود عینی حقیقی است منتهی قابل رؤیت نیستند و مجرد هستند، قابل خطاب هستند.

بین مطلب دوم و سوم، جمع یک مقداری مشکل است و بین مطلب دوم و سوم و مطلب اول جمع مشکل است به این بیان که در مطلب اول می‌فرمائید: بین اجزاء و خود این طیور فرقی نیست پس یا خطاب به اجزاء است یا خطاب به طیور است، اما در مطلب دوم می‌فرمائید: مخاطب ارواح‌اند و در مطلب سوم می‌فرمائید: مخاطب وجود علمی است.

پس اولاً: بین مطلب دوم و سوم خودش قابل جمع نیست، بالأخره مخاطب کدام یک از اینهاست؟ و ثانیاً: اگر مخاطب ارواح قرار داده شود یعنی پس اجزاء و طیور، هیچ کدام مخاطب نیستند و مرجع ضمیر فقط باید به ارواح برگردد. لذا روشن نشد که این فرمایشی که ایشان در اینجا فرمودند چیست! شاید این عبارات یک مقداری گویای مراد واقعی ایشان نباشد، ولی این اشکال به حسب ظاهر وارد است.

پس این جواب در خودش یک اضطرابی دارد بین مطلب دوم و سوم قابل جمع نیست. و بین دوم و سوم از یک طرف و مطلب اول نیز قابل جمع نیست.

با قطع نظر از این تهافت و اضطراب‌ها، آیا این جواب، جواب از ابومسلم می‌شود یا خیر؟ در اینجا یکایک مورد بررسی قرار داده می‌شود تا مسئله روشن شود:

اینکه گفته شد مرجع ضمیر چه به خود طیور و چه به اجزاء برگردد فرقی نمی‌کند، کلام درستی است زیرا اجزاء شیء و خود شیء، در حقیقت یکی هستند، یک شیء مرکب از اجزاء خودش است ولی وقتی که جزء خودش یک اثر خاص دارد، کل یک اثر خاص دیگری دارد، دیگر مجالی برای این بیان نخواهد بود.

زیرا براساس کلام ابومسلم اگر ضمیر در جمیع به «کل» که طیور زنده باشد برگردد نتیجه‌اش همان تمثیل است و اگر به جزء برگردانده شود، جزء، از بین رفته و زنده نیست، پس نظریه‌ی مشهور درست می‌شود.

پس اینکه فرمودند: خطاب به اجزاء چیزی، خطاب به خود آن است، ارجاع ضمیر به اجزاء، ارجاع ضمیر به خود آن است، این در صورتی است که بین اجزاء و خود آن شیء، اختلافی در حکم نباشد، اما اگر در یک اثر، اختلاف وجود داشته باشد در این صورت فرق می‌کند که مرجع ضمیر را کدام یک از اینها قرار داده شود، اگر به خود «کل» برگردد «فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ» زنده است در نتیجه ابراهیم همین طیور زنده را در بالای هر کوهی قرار داده، اگر به اجزاء برگردد، این طیور را گرفته ذبح کرده، تکه تکه کرده، مخلوط کرده و بعد از خلط، هر جزئی را سر کوهی قرار داده، پس دو تا اثر مختلف اینجا وجود دارد، در این هنگام مطلب اول نمی‌تواند جواب از ابومسلم باشد.

بررسی مطلب دوم در کلام صاحب تفسیر تسنیم

خطاب به ارواح بعد از قبول ذبح است در حالی که ابومسلم می‌گوید: من ذبح را قبول ندارم، بنابراین جایی که ذبح قبول نشود خطاب به خود آن موجود زنده است.

به بیان دیگر؛ در فرض ذبح، عیبی ندارد که روح آن مورد خطاب قرار گیرد، یک انسانی از دنیا رفته، حالا خداوند تبارک و تعالی روح او را مورد خطاب قرار می‌دهد این عیبی ندارد. اما وقتی که زنده است، معنا ندارد که روحش مورد خطاب واقع شود، انسان زنده را که معنا ندارد گفته شود روحش مورد خطاب قرار می‌گیرد، بلکه خودش که مرکب از جسم و روح است مورد خطاب قرار می‌گیرد نه جسم «من حیث هو جسم».

بررسی مطلب سوم در کلام صاحب تفسیر تسنیم

وجود علمی، یعنی چه؟ یعنی حضرت ابراهیم وجود علمی این طیور را در نظر گرفته و بعد وجود علمی را با امر «کن» احیا کرد و به وجود عینی رساند! این که برخلاف خواسته حضرت ابراهیم است، حضرت ابراهیم می‌خواست ببیند که این میت و این موتی که الآن در عالم خارج عنوان موتی را دارند اینها چطور در روز قیامت زنده می‌شوند، نمی‌خواست وجود علمی را تبدیل به وجود عینی کند. پس هیچ یک از این سه جواب، نمی‌تواند جواب از کلام ابومسلم باشد.

جواب فخر رازی از استدلال ابی مسلم بر تمثیل

ایشان سه تا جواب در ردّ بر استدلال ابی مسلم بیان می‌کنند:

1. قبل از ابومسلم همه اجماع دارند که ذبح طیور حاصل شده و انکار ابومسلم، انکار اجماع است، روی مبنای اهل سنت، اجماع در همه جا حجت است، اجماع در تفسیر، اجماع در قول لغوی و در خیلی از این امور اجماع را حجت می‌دانند برخلاف

شیعه، که اجماع را چون کاشف از قول معصوم می دانند لذا فقط در باب احکام حجت می دانند. پس این جواب طبق مبنای ما قابل پذیرش نیست.

2. خداوند متعال در این آیه شریفه «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أُولِمُ تُوْمِنُ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ» می خواهد یک مقام و منزلتی را برای حضرت ابراهیم محقق کند، زیرا صرف اینکه چهار تا حیوان را سر کوه قرار بدهد و آنها را دعوت کند که بیایند، این برای حضرت ابراهیم نسبت به غیر مزیت شمرده نمی شود.

3. حضرت ابراهیم فرمود: «أَرَادَ أَنْ يَرِيَهُ اللَّهُ كَيْفَ يَحْيِي الْمَوْتَى» خدایا احیای موتی را به من نشان بده و قول ابی مسلم با خواسته حضرت ابراهیم سازگاری ندارد، زیرا گذاشتن چهار تا حیوان زنده سر کوه و صدا زدن آن، احیای موتی صدق نمی کند.^[1]

این جوابهایی است که فخر رازی بیان کرده، ولی باز از این مطلب ابومسلم که مسئله ضمائر باشد فخر رازی آن را جواب نداده.

جواب حضرت استاد از استدلال ابی مسلم بر تمثیل

شاید عمده استدلال ابومسلم، مرجع ضمائر باشد لذا می فرماید: طبق بیان تمثیل، ضمائر در جمله ای «فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ» و «ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ» و «ثُمَّ ادْعُهُنَّ» مرجع واحد پیدا می کند، اما طبق قول مشهور این هماهنگی در ضمائر وجود ندارد.

تحقیق مطلب این است که ابومسلم فرض کرده که بر اساس قول مشهور ضمیر در کلمه «ثُمَّ ادْعُهُنَّ» حتماً به اجزا برمی گردد، یعنی این جزء را بخوان، و ضمیر در جمله ای «فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ» و «ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ» به طيور بر می گردد، لذا قائل شده که هماهنگی در ضمائر وجود ندارد، در حالی که اشتباه ابومسلم همین است که مرجع ضمیر در «ثُمَّ ادْعُهُنَّ» را اجزاء فرض کرده و این صحیح نیست، بلکه «ثُمَّ ادْعُهُنَّ» یعنی همان طيور که اول گرفتی و ذبح کردی را بخوان، نه اینکه این جزئیکه روی این کوه است.

و در آیه وجود ندارد که حضرت ابراهیم نگاه به هر کوهی کرد، فرض کنید اسم غراب را برد به این کوه نگاه کند اسم دیک را ببرد، به آن کوه نگاه کند.

یعنی چهارحیوانی که مرکب از جسم و روح بودند را گرفت به خودشان عادت دادند و انس با خودش پیدا کردند، بعد اینها را ذبح کرد و بعد از قاطی کردن، سر هر کوهی یک جزئی را قرار داد و حالا در بعضی روایات چهار تا کوه، در بعضی روایات هفت تا کوه و در بعضی از روایات خود ما، ده تا کوه نیز بیان شده.

پس «ثُمَّ ادْعُهُنَّ» یعنی گفت ایها الغراب، کدام غراب؟ نه این جزء، جزء را نمی خواند، همان غراب زنده ای که اول دستش بود را می خواند، جسم و روحی که قبلاً با هم متحداً بودند به اعتبار «ماکان» می گوید: غراب، آن را می خواند.

مثل شخصی که کسی را از دست داده، وقتی با او صحبت می کند، با این مرده اش که نمی خواهد صحبت کند، یعنی خودش را می برد به گذشته، او را مخاطب قرار می دهد الآن نه روح، مخاطب است نه وجود علمی، مخاطب است و نه جزء مخاطب است بلکه همان وجود سابق مخاطب است، وجود علمی یک وجودذهنی است، وجود سابق وجود عینی بوده منتهی الآن منعدم شده!

می‌گوید: همان طیور سابق را بخوان بگو ایها الغراب، پس ایها الغراب، نه جزء و نه روح و نه وجود علمی‌اش را اراده کرده، بلکه همان غراب سابق را می‌خواند.

بنابراین ابومسلم اشتباهش این بوده که از جمله «ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ» فکر کرده، «ادْعُهُنَّ» یعنی «ادع» اجزاء را! خیر، نه اجزاء را می‌خواند، نه ارواح را می‌خواند و نه وجود علمی اینها را می‌خواند، بلکه آن وجود عینی سابق را می‌خواند، آن غرابی که قبلاً ذبح کرده را مورد خطاب قرار می‌دهد، لذا در روایت آمده که حضرت سر این چهار پرنده را به دست گرفته بود، بعد سر غراب بوده، گفته ایها الغراب، اجزاء از این کوه و آن کوه با هم مجتمع و جمع شدند و آمدند متصل به این سر شدند.

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] □ «ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ»، 11.

[2] □ تفسیر تسنیم، ج 12، ص: 301، 302.

[3] □ «و احتج القائلون بالقول المشهور بوجه الأول: أن كل المفسرين الذين كانوا قبل أبي مسلم أجمعوا على أنه حصل ذبح تلك الطيور و تقطيع أجزائها، فيكون إنكار ذلك إنكاراً للإجماع و الثاني: أن ما ذكره غير مختص بإبراهيم صلى الله عليه و سلم، فلا يكون له فيه مزية على الغير و الثالث: أن إبراهيم أراد أن يريه الله كيف يحيي الموتى، و ظاهر الآية يدل على أنه أجيب إلى ذلك، و على قول أبي مسلم لا تحصل الإجابة في الحقيقة» مفاتيح الغيب، ج 7، ص: 38.